

رنگ و بوی ترجمه

علی خزاعی فر

در شماره قبل، گفتیم که مترجم نیاز به مبنایی نظری دارد تا بتواند در عمل، در دو سطح خرد و کلان تصمیم‌های سازگار بگیرد و به متنی یک‌دست برسد و بتواند با استناد به آن مبنای نظری از تک‌تک تصمیم‌هایش دفاع کند. این مبنای نظری را شرط چهارم ترجمه نامیدیم. همچنین گفتیم که این مبنای نظری شامل موضوعات مختلفی می‌شود و بیست موضوع را برشمردیم. موضوع تداخل زبانی یا گرته‌برداری یا، به تعبیر عام‌تر، رنگ و بوی ترجمه، یکی از آن موضوع‌هایی است که موضع مترجم در برابر آن بر تک‌تک تصمیم‌هایش اثر می‌گذارد و لذا لازم است که مترجم در خصوص این موضوع رأی مشخص و قاطعی داشته باشد. در این مقاله، ضمن توصیف ماهیت این موضوع، با ذکر چند مثال دیدگاه خودم را درباره تداخل زبانی یا رنگ و بوی ترجمه بیان می‌کنم.

متن ترجمه‌شده، «ترجمه» متنی دیگر از زبانی دیگر است و چون زبان‌ها قواعد دستوری متفاوتی دارند، بین این دو متن از جهت تداخل زبانی به ناچار رابطه‌ای برقرار است. برای این رابطه سه حالت متصور است:

الف: متن ترجمه‌شده باید رنگ و بوی ترجمه داشته باشد؛

ب: متن ترجمه‌شده در مواردی باید رنگ و بوی ترجمه داشته باشد؛

ج: متن ترجمه‌شده نباید رنگ و بوی ترجمه داشته باشد.

قبل از بیان دیدگاه خودم درباره رنگ و بوی ترجمه، لازم است سه نکته را روشن کنم. نکته اول درباره واژه دستور است. دستور در دو معنی خاص و عام به کار می‌رود. در معنی خاص، مقصود از دستور همان نحو است. در معنی عام مقصود از دستور فقط قواعد نحوی نیست، بلکه دستور همه قواعد واژگانی، قواعد سمتیک، قواعد نحوی و قواعد پرگماتیک زبان را شامل می‌شود. در اینجا منظور من از دستور، معنای عام آن است. بر این اساس وقتی می‌گوییم زبان‌ها از حیث دستور با هم متفاوتند، یعنی در همه عرصه‌های واژگانی، سمتیک، نحوی و پرگماتیک با هم متفاوتند و لذا در همه این عرصه‌ها امکان تداخل زبانی در جریان

ترجمه وجود دارد. بر هر یک از این عرصه‌های چهارگانه قواعدی حاکم است؛ هرچند که میزان انعطاف و تعداد این قواعد در هر یک از این عرصه‌ها متفاوت است. و چون این قواعد در هر زبانی منحصر به فرد است (هرچند بسیاری از این قواعد در زبان‌های مختلف مشترک است)، در هر یک از این عرصه‌ها در هنگام ترجمه امکان بروز تداخل وجود دارد.

ذکر این نکته هم در اینجا بی‌مناسبت نیست که تفاوت‌های زبانی در همه نوع متون دیده می‌شوند. نباید حتماً در متن ادبی انتظار چنین تفاوت‌هایی را داشته باشیم. در ترجمه هر نوع متن، هر لحظه و هر کجا، مترجم ممکن است با تعبیری یا ساختاری روبرو شود که انتقال لفظ به لفظ آن به زبان فارسی تداخل ایجاد کند. نمونه آن کتاب‌های روان‌شناسی به زبان ساده است که نوعاً با لحنی شوخ طبعانه و برای مخاطب عام نوشته می‌شوند. برخی مترجمان به غلط خیال می‌کنند که چون فهم این کتاب‌ها ساده است، ترجمه آنها هم ساده است. بدیهی است فهمیدن یک تعبیر و یافتن معادل برای آن، دو چیز متفاوت است چون در بسیاری از موارد، تعابیر نویسنده معادل‌های لفظ به لفظ یا قاموسی ندارند و باید نزدیک‌ترین معادل را پیدا کرد. نکته دوم در خصوص مفهوم رنگ و بوی ترجمه است و اینکه آیا این مفهوم در نزد کسانی که آن را به کار می‌برند مفهومی مذموم یا مطلوب است. ترجمه‌ای به دو طریق ممکن است رنگ و بوی ترجمه پیدا کند و بین این دو طریق تفاوت بسیار است. متنی گاه به این دلیل رنگ و بوی ترجمه پیدا می‌کند که مترجم به زبان مادری‌اش مسلط نیست و لذا قواعد دستوری زبان را نقض می‌کند. پس تداخل گاه در اثر جهل یا بی‌دقتی مترجم حاصل می‌شود. این نوع تداخل دو ویژگی دارد:

الف: مترجم به اختیار خود چنین رنگ و بویی به متن نمی‌دهد.

ب: مترجم با نقض قواعد دستوری زبان مادری به چنین رنگ و بویی می‌رسد و لذا چنین رنگ و بویی مذموم است و نمی‌تواند مبنای هیچ استدلالی درباره درستی روش ترجمه قرار بگیرد.

البته در مقام نظر، هیچ کس جوازی برای نقض قواعد دستوری صادر نمی‌کند، ولی در مقام عمل برخی از مترجمان طوری رفتار می‌کنند که انگار زبان‌ها از نظر دستوری مرز ندارند و قابلیت‌های زبان مبدأ را می‌توان راحت به زبان مقصد انتقال داد. برخی هم قواعد دستوری را آنچنان قابل انعطاف می‌دانند که هر نوع تداخل را توجیه می‌کنند و اساساً تداخل را لازمه تحولات و تغییرات اجتناب‌ناپذیر زبانی می‌دانند. اگر چنین باشد، «قواعد» بی‌معنی می‌شود و مرز میان زبان‌ها از بین می‌رود.

رنگ‌وبوی ترجمه گاه آگاهانه به متنی داده می‌شود. این نوع تداخل هم دو ویژگی دارد:
الف: مترجم هیچ‌یک از قواعد دستوری را نقض نمی‌کند.

ب: این نوع تداخل، که از سر آگاهی و خلاقیت و بنابر هدفی خاص صورت می‌گیرد، مذموم نیست؛ بلکه اگر افراط در آن نشود و مرز میان دو زبان مخدوش نشود مطلوب و پذیرفتنی هم هست.

البته می‌دانیم که دستور هر زبان انعطاف زیادی دارد و همیشه به اهل زبان مجال برای بیان‌های متفاوت و خلاق می‌دهد، چنان‌که، فی‌المثل، زبان شعر معمولاً زبانی غیرمتعارف و خلاق است، ولی این زبان در چارچوب قواعد دستوری نوشته می‌شود. کاری که شاعر می‌کند این است که مرزهای دستوری زبان را از درون بسط می‌دهد. مترجم هم می‌تواند با ترجمهٔ خلاق مرزهای دستوری زبان را از درون بسط بدهد. بدیهی است «بسط از درون» که کاری خلاقانه و آگاهانه است و نیازمند تسلط بر قواعد است با «بسط از برون»، یعنی انتقال از سراجبارِ اقلام زبان مبدأ به زبان مقصد، از زمین تا آسمان متفاوت است.

نکتهٔ سوم دربارهٔ «قانون ترجمه» است. سؤال این است که آیا در ترجمه «قانونی» وجود دارد که برای همهٔ متون، همهٔ زمان‌ها، همهٔ فرهنگ‌ها و همهٔ مخاطب‌ها صادق باشد. پیدا کردن چنین قانونی بسیار دشوار است و اگر چنین قانونی پیدا شود لزوماً بسیار کلی خواهد بود. ترجمهٔ فعالیتی فرهنگی است و در بسترهای مختلف فرهنگی و با اهداف متفاوت و برای مخاطبان متفاوت صورت می‌گیرد. بسیاری از نظریه‌پردازان و مترجمان در دام این مغالطه افتاده‌اند و در عمل به خطا رفته‌اند. مثلاً برخی شیوهٔ ترجمهٔ متمایل به لفظ نویسنده را پیشنهاد می‌کنند و آن را در ترجمهٔ همه نوع متن به کار می‌برند. برخی هم برعکس، شیوهٔ ترجمهٔ متمایل به مقصود نویسنده را برای ترجمهٔ همه نوع متن پیشنهاد می‌کنند.

کم‌وکیف تداخل یا شدت رنگ‌وبوی ترجمه، ارتباط مستقیم با نوع متن و نوع مخاطب و هدف ترجمه دارد. از جهت نوع متن، متن‌ها را می‌توان به دو دستهٔ کلی تقسیم کرد: یک دستهٔ اقلیت و یک دستهٔ اکثریت. دستهٔ اقلیت شامل متونی می‌شود که در ترجمهٔ آنها باید تا حد امکان به شیوهٔ بیان و ساختار نویسنده نزدیک شد چون شیوهٔ بیان جزئی از معنی متن است و تغییر در ساختار جمله‌ها و تعبیرهای نویسنده و ترتیب کلمات در زنجیرهٔ گفتار، نوعی «افزودن به متن» حساب می‌شود و خواننده را از «سبک» یا «مقصود» نویسنده دور می‌کند. این نوع متون، مثل برخی متون ادبی، مذهبی و فلسفی، در نزد مترجم از اهمیت ادبی یا قداست فکری خاصی برخوردارند و لذا در ترجمهٔ آنها مترجم مجبور است خلاقیت و

هشیاری نشان دهد و با استفاده از انعطافی که قواعد دستوری زبان مادری دارند تفاوت‌ها را به نحوی مدیریت کند که باعث تداخل زبانی نشود، یعنی زبان مادری را تا آنجا که جا دارد بسط بدهد و مواظب باشد که به حریم آن تجاوز نکند.

در مثال زیر بخشی از ترجمه یک اثر فلسفی را می‌بینیم. مترجم احتمالاً تسلط چندانی بر زبان فارسی نداشته، ولی آنچه مسلم است این است که مترجم در مبانی نظری اش هم اشکال داشته است. شاید با خودش فکر کرده است چون اثری فلسفی را ترجمه می‌کند باید در نهایت دقت و امانت، عین سخن نویسنده را به خواننده منتقل کند و به همین دلیل به خود زحمت نداده تا برای تعبیرهای نویسنده نزدیک‌ترین معادل‌های فارسی پیدا کند.

طلاق به سیاههٔ اموال چنگ می‌اندازد. چیزهایی که زمانی نشانهٔ توجه عاشقانه و جلوه‌هایی از توافق بودند، چونان مقادیری مستقل رها می‌شوند و سوبه‌های سرد و شیطانی و مهلک خود را نشان می‌دهند... اگر ازدواج از آخرین امکان‌های ساختن کانون‌های انسانی باشد، طلاق در متلاشی شدن ازدواج انتقام می‌گیرد... (زنان زیبا) درحالی که جذائیتشان را از کف داده‌اند، هنوز هم ژستی که زمانی مردان را بی‌تاب می‌کرد باقی مانده است. جادوی‌شان هم که دیگر از نمایندگی امید دست می‌کشد، در لحظه‌ای که خود را برای زندگی خانگی آماده می‌کنند از دست می‌رود. اما استعداد زن زیبا در مقاومت موجب می‌شود تبدیل به یک قربانی شود: او به اسارت نظمی درمی‌آید که زمانی از رویش می‌پرید. سخاوتمندی‌اش تنبیه می‌شود...

اخلاق صغیر، تئودور آدورنو

ترجمهٔ فوق با هیچ استدلالی قابل قبول نیست. این ترجمه قواعد دستوری فارسی، مشخصاً قاعده ترکیب واژگان، را نقض می‌کند. درست است که در فارسی قواعد ناظر بر ترکیب واژگان قواعد مدونی نیست، ولی این قواعد در ذهن اهل زبان، مثلاً در هنگام تألیف، وجود دارند و وقتی هم نقض می‌شوند وجودشان آشکار می‌شود. این مثال نشان می‌دهد که ترجمهٔ بسیار دقیق اثری فلسفی یا هر اثر دیگر (به‌نحوی که رنگ و بوی اثر را حفظ کنیم) بیش از آنچه گمان می‌رود نیاز به دانش و تسلط زبانی دارد. چنین متونی با اتکاء صرف به فرهنگ لغت هرگز ترجمه نمی‌شوند.

تداخل زبانی در سطوح مختلف دستوری ممکن است اتفاق بیفتد. در مثال قبلی چالش اساسی، ترجمهٔ تعبیرهای نویسنده بود. در ترجمهٔ متن زیر، چالش اساسی ترجمهٔ ساختار جمله‌های نویسنده است. متن زیر هم مثال دیگری از ترجمهٔ متون دستهٔ اقلیت است.

In the late summer of that year we lived in a house in a village that looked across the river and the plain to the mountains. In the bed of the river there were pebbles and boulders, dry and white in the sun, and the water was clear and swiftly moving and blue in the channels. Troops went by the house and down the road and the dust they raised powdered the leaves of the trees. The trunks of the trees too were dusty and the leaves fell early that year and we saw the troops marching along the road and the dust rising and leaves, stirred by the breeze, falling and the soldiers marching and afterward the road bare and white except for the leaves.

متن زیر پاراگراف اول رمان *وداع با اسلحه* اثر ارنست همینگوی است. چنان‌که می‌گویند سبک به‌ظاهر ساده ولی ممتنع این پاراگراف بخشی از معنی و ارزش کتاب را تشکیل می‌دهد و لذا مترجمان معمولاً تلاش می‌کنند ویژگی‌های این سبک را به ترجمه خود منتقل کنند. سبک‌شناسان دربارهٔ این پاراگراف گفته‌اند که نمی‌شود حتی یک کلمهٔ آن را هم جابجا کرد و همه اجزای آن از ساختار سادهٔ جملات گرفته تا تعداد نقطه‌ها، نقطه‌ویرگول‌ها، تعداد کلمات *the* و *and* و تعداد هجاهای کلمات (از ۱۲۶ کلمه، ۱۰۳ کلمه یک‌هجایی، ۲۴ کلمه دو‌هجایی و فقط یک کلمه سه‌هجایی است) حساب‌شده و دقیق است. سه ویژگی ساختاری دیگر متن فوق عبارت است از: اهمیت کلمه‌هایی که آغازگر جمله‌ها هستند؛ اهمیت ترتیب اجزای کلام و اهمیت عبارات اسمی متعدد که عمدهً به‌کار رفته‌اند تا، در قیاس با عبارت‌های فعلی، بر بی‌طرفی راوی و غیراحساسی بودن زبان او تأکید کنند.

حال اگر مترجمی بخواهد همهٔ این ویژگی‌ها را به ترجمه منتقل کند، دو اتفاق ممکن است بیفتد؛ یکی اینکه ساختار دستوری زبان فارسی را نقض کند و دیگر اینکه متن ترجمه‌شده اگر چه شباهت‌های صوری با متن اصلی دارد اما خودش متنی دارای ارزش سبکی نباشد، یعنی خوانندهٔ فارسی‌زبان از خواندن آن به‌قدر خوانندهٔ انگلیسی‌زبان لذت نبرد. چنان‌که گفته شد، ترجمه این نوع متون هم بدون تسلط و خلاقیت زبانی ممکن نیست و مترجم نباید در واردکردن عناصر زبان متن اصلی به متن ترجمه افراط کند، بلکه باید بدون اینکه قواعد دستوری زبان فارسی را نقض کند و بدون اینکه از تأثیر نهایی ترجمه غافل باشد، هر مقدار از ویژگی‌های ساختاری متن اصلی را که ممکن است به متن ترجمه منتقل کند. در ترجمهٔ متن فوق سعی کردم تا حد ممکن اعتدال را رعایت کنم:

اواخر تابستان آن سال، در خانه‌ای در روستا اقامت داشتیم که مُشرف به رودخانه و دشتی منتهی به کوهستان بود. در بستر رودخانه سنگریزه و قلوه سنگ بود، خشک و سفید در زیر آفتاب، و آب زلال و پُرزور و در قسمت‌های عمیق به رنگ آبی بود. نظامی‌ها از کنار خانه از جاده می‌گذشتند و خاکی که بلند می‌کردند روی برگ درخت‌ها می‌نشست. تنه درخت‌ها هم خاک‌آلود بود و آن سال برگ‌ها زودتر ریخت و ما نظامیان را می‌دیدیم که در جاده رژه می‌رفتند و خاک بلند می‌شد و برگ‌ها، با تکان باد، می‌ریخت و سربازها رژه می‌رفتند و بعد جاده لُخت و سفید می‌شد و فقط برگ‌ها به‌جا می‌ماندند.

دسته اکثریت شامل متونی می‌شود که مترجم سعی می‌کند بین آن متون و ترجمه‌های آنها نوعی تعادل در سطح کلان ایجاد کند، به نحوی که خواننده‌ای که ترجمه را می‌خواند از خواندن متن کم‌و بیش همان حس را پیدا کند که خواننده متن اصلی پیدا کرده است. در چنین ترجمه‌ای، اگر تعارضی بین تصمیمی در سطح خُرد و تصمیمی در سطح کلان پیش آید، سطح کلان اولویت دارد.

در ترجمه این نوع متون نیز که بخش اعظم متون را تشکیل می‌دهند، تداخل در سطوح مختلف ممکن است اتفاق بیفتد. یکی از بارزترین موارد تداخل، که در اینجا به آن می‌پردازیم، ترجمه تحت‌اللفظی عبارات نویسنده است؛ تعبیهایی که معادل لفظ‌به‌لفظ یا معادل قاموسی در زبان مقصد ندارند و مترجم باید معادل آنها را در گنجینه زبان مادری خود بیابد. یافتن معادل برای چنین تعبیهایی طبعاً دشوار است چون مستلزم جست‌وجو و آگاهی از زبان مادری است.

در مثال‌های زیر، جمله‌های مبدأ، که همگی از رمان *غرور و تعصب* اثر جین آستن، انتخاب شده‌اند، حاوی تعبیهایی هستند که در یافتن معادل آنها من نه از فرهنگ لغت، بلکه از دانش زبانی‌ام کمک گرفته‌ام. مبنای نظری من درباره تداخل زبانی حذف هر نوع تداخل زبانی است؛ چون به اعتقاد من هیچ دلیلی وجود هیچ نوع تداخل زبانی را توجیه نمی‌کند. بر اساس این مبنای نظری، در مواقعی که تفاوت‌های زبانی ممکن است منجر به تداخل شود (یعنی معادل دقیق و قاموسی برای تعبیری وجود ندارد)، نزدیک‌ترین معادل زبانی را که طبعاً الفظی متفاوت دارد به کار می‌گیرم. چند نمونه زیر را ببینید. بعد از هر نمونه ابتدا ترجمه مبتنی بر تداخل زبانی و بعد ترجمه بدون تداخل زبانی آمده است:

With what delighted pride she afterwards visited Mrs. Bingley, and talked of Mrs. Darcy, may be guessed.

از آن پس فقط می‌توان حدس زد که خانم بنت با چه غرور شادمانه‌ای خانم بینگلی را ملاقات می‌کرد و از خانم دارسی صحبت می‌کرد.

از آن پس خدا می‌داند خانم بنت با چه غرور و لذتی پیش «خانم بینگلی» می‌رفت و یا اسم «خانم دارسی» را بر زبان می‌آورد.

در اینجا، هماهنگ با مجموعه‌ی تصمیم‌هایی که قرار است سبک جین آستن را در فارسی بازآفرینی کند و تأثیر زیباشناختی مشابه‌ای در خواننده برانگیزد، از تعبیر «غرور شادمانه» و تعبیر غیرفارسی *with what ... may be guessed* پرهیز کردم و به‌جای آن از نزدیک‌ترین تعبیر فارسی یعنی «خدا می‌داند» استفاده کردم.

He delighted in going to Pemberley, especially when he was least expected.

از رفتن به پمبرلی لذت می‌برد، مخصوصاً وقتی که هیچ انتظارش را نداشتند.
از رفتن به پمبرلی لذت می‌برد، مخصوصاً اگر سرزده می‌رفت.

استفاده از تعبیر فارسی «سرزده رفتن» به‌جای «انتظار کسی رانداشتن»

Jane and Elizabeth, in addition to every other source of happiness, were within thirty miles of each other.

جین و الیزابت، علاوه بر هر منبع شادی دیگر، در سی مایلی یکدیگر زندگی می‌کردند.
جین و الیزابت علاوه بر اینکه اسباب خوشبختی‌شان از هر جهت دیگر مهیا بود، حالا فقط سی مایل از یکدیگر فاصله داشتند.

استفاده از تعبیر «(مهیا بودن) اسباب خوشبختی» به‌جای «منبع شادی».

Mary was the only daughter who remained at home; and she was necessarily drawn from the pursuit of accomplishments by Mrs. Bennet's being quite unable to sit alone. Mary was obliged to mix more with the world...and as she was no longer mortified by comparisons between her sisters' beauty and her own, it was suspected by her father that she submitted to the change without much reluctance.

مری تنها دختری بود که در خانه مانده بود و این توفیق اجباری نصیبش شده بود که از جست‌وجوی فضل دست بکشد چون خانم بنت دیگر نمی‌توانست تنها در خانه بنشیند.
مری مجبور شد بیشتر با مردم معاشرت کند... و چون دیگر از مقایسه زیبایی‌اش با زیبایی

خواهرانش عذاب نمی کشید پدرش گمان می کرد که او با طیب خاطر خود را تسلیم وضع جدید کرده است.

استفاده از تعبیر «توفیق اجباری» به جای *was necessarily drawn*
استفاده از تعبیر «با طیب خاطر» به جای *without much reluctance*

As it happened that Elizabeth had *much* rather not, she endeavoured in her answer to put an end to every entreaty and expectation of the kind.

الیزابت هم که اصلاً صلاح نمی دانست، در جوابی که نوشت آب پاکی روی دست لیدیا ریخت تا دیگر چنین تقاضاها و توقعاتی نداشته باشد.

استفاده از تعبیر «آب پاکی روی دست کسی ریختن» به جای *endeavoured to put*
an end

both of them staid so long that even Bingley's good humour was overcome, and he proceeded so far as to talk of giving them a hint to be gone.

زن و شوهر آنقدر آنجا لنگر می انداختند که بینگلی خوش خلق هم صدایش در می آمد و با گوشه و کنایه به آنها می فهماند که باید رفع زحمت کنند.

استفاده از تعبیر «صدایش درآمد» به جای *humour was overcome*

گفتیم برای اینکه مترجم بتواند در عمل تصمیم‌هایی سازگار با یکدیگر بگیرد لازم است در خصوص سلسله‌ای از موضوعات نظری رأی مشخص و معینی داشته باشد. از جمله این موضوع‌های نظری موضوع تداخل زبانی یا رنگ و بوی ترجمه است. میان دو نوع متن تمایز قایل شدیم و گفتیم که رنگ و بوی ترجمه فی نفسه بد یا خوب نیست، بلکه به نوع متن و شیوه ترجمه بستگی دارد. برخی متون خاص را می توان با خلاقیت و با پرهیز از افراط و با بسط قواعد دستوری زبان مادری به شکلی ترجمه کرد که رنگ و بوی متن اصلی در ترجمه محسوس باشد ولی حتی در ترجمه این نوع متون نمی توان قواعد دستوری را آشکارا نقض کرد. در ترجمه سایر متون هم دلیلی برای حفظ رنگ و بوی ترجمه نیست و همیشه می توان «نزدیک‌ترین» معادل را یافت به نحوی که هیچ قاعده دستوری (واژگانی، نحوی، سمنتیک و پرگماتیک) زبان مادری نقض نشود. 